

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

### مطالعه این کتاب دوجلدی را برای همه خوانندگان توصیه نمی کند!

توصیه نمی کند، چرا که مطالعه این بحثها میتواند بیشتر برای کسانی سودمند باشد که:

- به موضوعات و مقولات فلسفی و دینی علاقمند اند،
- دانشجو و حقیقت جو هستند،
- تحصیلات کلاسیک کافی دارند،
- علم و منطق را بر تعصبات فکری و دینی شان ترجیح میدهند و،
- قادر به نقد خود، و افکار و اندیشه هایشان اند.

حق چاپ و تکثیر در خارج از ایران محفوظ است

---

فلسفه هستی و منشأ خلقت  
چاپ اول: سال 2017

## سر آغاز

از کجا می آئیم؟  
به کجا میرویم؟  
چه وقتی زنده و چه وقتی مرده ایم؟  
و ... زندگی را چگونه می یابیم؟

فرض کنیم در بیابانی تنها ایستاده ایم. بدون هرگونه مقدمه و سابقه ای، ناگهان خود را در زمانی نامعلوم و مکانی ناشناس می یابیم. هیچ چیزی و جایی را به خاطر نمی آوریم. بدتر از آن، خود و گذشته مان را هم به یاد نمی آوریم. می پرسیم: "اینجا کجاست، من کی هستم و اینجا چه کار میکنم؟". می پرسیم، اما هیچ پاسخی نداریم که بدهیم. هیچ توضیحی نمی یابیم.

به دور و برمان چشم میدوزیم. هر حرکت ممکنى را زیر نظر میگیریم. به دور خود می چرخیم و هر سو را از چشم میگذرانیم. به اینسو و آنسو میدویم. خود را به بالاترین نقطه ممکن میرسانیم و از آنجا همه چیز و هم جا را زیر نظر می گیریم. اما هیچ اثر و نشانه ای نمی یابیم. هیچ چیزی نیست که بتواند خاطره ای را در ما زنده بکند. بتواند چیزی و کسی را به یادمان بیاورد. بتواند گذشته ها و پیوندهایمان با این مکان و زمان را در خاطرمان زنده بکند.

آرام نمی گیریم. نمیتوانیم آرام بگیریم. سوالات "من کی هستم، اینجا کجاست، از کجا آمده ام و به کجا میروم" آرام مان نمیگذارند. برای دریافت پاسخ به هر راهی سر میزنیم. چیزهای دور و برمان را لمس

میکنیم، می‌بوئیم و حتی مزه می‌کنیم تا شاید خاطره و شناختی از گذشته و حال بیابیم. اما هیچ چیزی نمی‌یابیم. هیچ چیز آشنائی نمی‌یابیم. هیچ چیزی به خاطرمان نمی‌آید.

چه احساسی پیدا می‌کنیم؟

معلوم است که دردمان می‌گیرد. نگران می‌شویم. می‌ترسیم. مضطرب می‌شویم. افسرده می‌شویم، و حتی از بلند کردن صدای آه و ناله‌مان هم ابا نمی‌کنیم.

هرچه زمان می‌گذرد، اوضاع روحی و روانی‌مان بیش از پیش رو به تنزل می‌گذارد. لحظه به لحظه بدتر و بدتر می‌شویم. رفتارهای بیمارگونه می‌یابیم. لحظه به لحظه بیمارگونه‌تر و ناهنجارتر می‌شویم. احساس پوچی می‌کنیم. احساس می‌کنیم که داریم کنترل ذهنی‌مان را گم می‌کنیم. احساس می‌کنیم که داریم قاطی می‌کنیم. و به راستی هم داریم قاطی می‌کنیم!

رفته رفته در صحت وجودمان شک می‌کنیم. در سلامتی فکری‌مان دچار تردید می‌شویم. فکر می‌کنیم که داریم خواب می‌بینیم. به راستی هم از عهده تمیز خواب و بیداری‌مان بر نمی‌آئیم. بین بودن و نبودن نوسان می‌کنیم. در جایی بین گذشته‌ای که به خاطر نداریم و آینده‌ای که نمیدانیم چیست سرگردان می‌شویم.

\*\*\*

این حال و احوال رو به تنزل اما تا ابد دوام نمی‌آورد. نمیتواند دوام بیاورد. نمیتواند، چرا که زندگی خود را به ما و رفتارهایمان تحمیل میکند. نیازها، سائقه‌ها و انگیزه‌های جسمی، جنسی و روانی‌مان، رفته رفته در برابر رفتارهای ناهنجارمان به پا می‌خیزند و برای کنترل در آوردن جسم و جانمان به یاری‌مان می‌شتابند. به یاری‌مان می‌شتابند و

ما را، ولو نگران، افسرده و گریان، برای ارضاء نیازها و غریزه هایمان به حرکت در می آورند:

- تشنه می شویم و به جستجوی آب می پردازیم. گرسنه می شویم و برای سیر کردن شکم مان به هر خطری تن می دهیم. نیازهای جسمی و روانی نیش مان می زنند و برای ارضاء آنها به تکاپو می افتیم.

اینها همه، ما را به به حرکت و مشغولیت مجبور میکنند. به ساختن و پرداختن، و ابداع و اختراع مجبور می کنند و این همه به سهم خود اثرات آرامبخشی در روح و روان مان می گذارند. آرامترمان می کنند. از احساس ترس و دلنگرانی هایمان می کاهند.

این دگرگونی نیز زیاد طول نمیکشد، چرا که در جریان این کشش و کوشش با موجوداتی همانند خودمان برخورد می کنیم. با انسانهای دیگر ارتباط برقرار می کنیم. می فهمیم که تنها نیستیم. می فهمیم که وجود داریم. می فهمیم که دیده و شنیده می شویم. می فهمیم که دچار فراموشی نشده ایم. قاطی نکرده ایم.

اینجاست که اولین سؤالاتمان را مطرح می کنیم:

- من کی هستم؟

- شما کی هستید؟

- اینجا کجاست؟

- از کجا می آئیم؟

- به کجا می رویم؟

جوابها بالا و پائین، اما همسان اند. کشف می کنیم که آنان نیز همین سؤالات را با من و ما قسمت می کنند.

آنان نیز عیناً سرنوشت من و ما را پی می جویند.

آنان نیز همین سؤالات را تکرار می‌کنند، ولی همانند من و ما هیچ پاسخی نمی‌یابند. هیچ پاسخی وجود ندارد که بیابند.

آنان نیز خود را مجبور به کنار آمدن با این سؤالات و مقولات فلسفی بدون توجیه و توضیح می‌بینند.

آنان نیز درگیر کوشش و کشش برای ارضاء نیازهای جسمی و روحی‌شان اند.

آنان نیز برای حفظ زندگی‌یی که هیچ درکی از آن ندارند، درگیر "تنازع بقاء" اند. درگیر کار و کوشش برای تأمین نیازهای اولیه و ارضاء غریزه‌هایشان هستند.

آنان نیز تمامی هم و غمشان را برای رهائی از سائقه‌ها و دردهای انواع گرسنگی‌ها و نیازها صرف می‌کنند.

آنان نیز همراه با "ابر و باد و مه و خورشید در کار اند" تا بخورند، بیاشامند، سائقه‌های جنسی‌شان را تسکین بدهند، غریزه حفظ حیات و تولید مثل را ارضاء بکنند، تا چه به دست بیاورند؟ - تا خود را با این شرائط غریب تطبیق بدهند.

کشف می‌کنیم که آنان نیز خود را مجبور به تطبیق با این فضای ناشناس می‌بینند. آنان نیز خود را در یک تونل دور و درازی که "زندگی" نام دارد می‌یابند. آنان نیز هیچ درک و فهمی از این تونل ندارند، و مثل ما برای تطبیق خود با شرط و شروط این تونل ناشناس و پیمودن قدمهائی در این راهپیمائی جبری به هر کار و کوشش ممکن دست می‌زنند.

کشف می‌کنیم که آنان نیز به سؤالات اساسی‌شان هیچ پاسخی نمی‌یابند و برای به فراموشی سپردن این بی‌پاسخی‌ها به کارهای مختلفی دست می‌زنند. خود را با نیازها، سائقه‌ها و انگیزه‌های جسمی، روحی و اجتماعی، و همچنین تلاش برای یافتن راهی برای ارضاء این نیازها،

مشغول می‌کنند. خود را با فکری و کاری مشغول می‌سازند تا حداقل، سوالات بی‌پاسخ‌شان را از یاد ببرند.

آنان نیز برای تسکین نگرانیها و اضطرابات عینی‌شان به ابداع راههای برون رفت ذهنی دست می‌زنند. آنان نیز به خیالهای ذهنی و ساختگی رو می‌آورند. آنان نیز پاسخهایی را که در واقعیت نمی‌یابند، در خواب و خیال‌شان شکل می‌دهند. داستانهای ذهنی و خیالی می‌سازند و با آویختن به آنها خود را تسکین می‌دهند.

بسیاری به راه استفاده از مواد مسکن و مخدر می‌روند. بسیاری جمع آوری مال و منال را به هدف عمده زندگی تبدیل می‌سازند. بسیاری در شهوت جنسیت و قدرت غرق میشوند. و بسیاری نیز این تسکین و تخدیر را از طریق پناه بردن به قصه‌های دینی و خیالات ذهنی دریافت میکنند. کشف می‌کنیم که هر کسی برای خود یک یا چند ماده مسکن و مخدر ذهنی ساخته و پرداخته، و برای رهائی از فشار پرسشهای بدون پاسخ **فلسفی‌شان در مورد چه و چی بودن زندگی** به این مواد پناه می‌برند. یکی مست می‌کند.

دیگری با استفاده از مواد مخدر به خلسه می‌رود، و آن دیگری در تسلیم محض دینی غرق می‌شود.

- یکی آفتاب، ماه و سایر نمودهای طبیعی را می‌پرستد.
- یکی به بت و بتها می‌آویزد.
- یکی خدا و خدایان یا الاهی و الاهی‌های پیدا و ناپیدای ذهنی **خلق** میکند.
- یکی در خیال خود با ارواح مقدسه، و جن و پری دیدار می‌کند و،
- یکی دیگر همه توانش را در راه رسیدن به یک بهشت خیالی یا رهائی از ادعای جهنمی ناپیدا صرف می‌کند.



کشف میکنیم که بسیاری همانند غریقی اند که به هر چه به دستشان بیاید می‌چسبند و با انواع و اقسام ابداعات ذهنی، برای تسکین و دلخوش کردن لحظه ای خود می‌کوشند.

- داروهای مسکن و آرامبخش از این جهت جهانگیر شده اند.

- مواد مخدر به این سبب اینهمه شیوع یافته اند.

- ادعاهای دینی فاقد هرگونه دلیل علمی، عینی و منطقی از این جهت به باور عمومی توده های میلیاردی تبدیل شده اند.

\*\*\*

اینهمه نشان میدهد که شرایطی که در آن گرفتار آمده ایم، دیگر فقط فرض و خیال نیست. حقیقت عینی یی است که همه ما را در بر گرفته است. شرایط غریبی است که همه را احاطه کرده است. شرایط غیرقابل توجیه و توضیحی است که با همه میزاید و میمیرد. سری ناگشوده است!  
"اسرار جهان را نه تو دانی و نه من" (حکیم عمر خیام<sup>1</sup>).

این است که در هر حال، چه در مثالهای ذهنی یا زندگی عینی مان، سوالات همان اند و در هر دو حال نیز، هیچ پاسخی ندارند.

تنها فرق آن فرض ذهنی با این حقیقت عینی در این است که ما در واقع خود را ناگهان و بدون مقدمه در این فضای ناشناس نیافته ایم. یکباره چشم مان را در این زمان و مکان ناشناس نگشوده ایم. گام به گام به اینجا رسیده ایم! گام به گام تکامل یافته و همراه با رشد ظرفیت های مغزی و افکار فلسفی مان در طول هزارها و دهها هزار سال و نسل، به درک و فهم امروزی نائل آمده ایم. گام به گام با این مکان و زمان

---

<sup>1</sup> غیاث‌الدین ابوالفتح عُمر بن ابراهیم خیام نیشابوری (1130-1047) میلادی.

ناشناس آشنا شده و خو گرفته ایم. نسل به نسل برای تطبیق با این شرایط غریب، آموزش دیده و تربیت شده ایم.

گام به گام یاد گرفته ایم که وقتی قادر به توجیه حقیقت مکنون زندگی نیستیم، باید از آرزوهای ذهنی مان لباسی بسازیم و به تن این زندگی غیرقابل توضیح و توجیه بپوشانیم. باید به سؤالات بی پاسخ مان پاسخهای ولو ذهنی، و ولو بی اساس و بی پایه، ولی دلخوشکنک بسازیم.

یاد گرفته ایم که این پاسخهای ذهنی و خیالی دلخوشکنک را به قصه و اسطوره تبدیل بسازیم و آنها را همچون حقایق اثبات شده به نهادهای اجتماعی مان بدل سازیم. یاد گرفته ایم که وقتی قادر به توضیح شرایط عینی موجودمان نیستیم، در فکر و خیال مان این اسرار مکنون را، آشکار و شناسا بپنداریم و بدون توجه به صحت یا عدم صحت خیالات خودساخته، به آنها ایمان بیاریم. به آنها سجده بکنیم و نماز بخوانیم!

می بینیم که در واقع، نه این شرایط عینی بی که ما را در بر گرفته، جز با فرضیات ذهنی قابل توضیح اند، و نه سؤالات عینی مان میتوانند بیش از سؤالات ذهنی مان به پاسخی منجر بشوند و به توضیحاتی روشنگرانه بیانجامند. اینجاست که ما همه، جز آنکه با توضیحات ذهنی و تلقینات تربیتی و دینی روزمره مان خو بگیریم و از این طریق با این اسرار ناگشوده کنار بیائیم، کاری نمی کنیم یا نمیتوانیم بکنیم.

از آنرو نیز، ما و بسیاری از ما، تحت تأثیر این تلقینات تاریخی، در ذهن خیال ساز مان فکر می کنیم که پاسخهای سؤالات فلسفی مان را میدانیم. فکر می کنیم که از اسرار زندگی و منشأ عینیاتی که ما را در بر گرفته اند باخبریم. فکر می کنیم، ولی این فرضیات با هیچ دلیل و منطقی قابل توضیح نیستند. توجیه نمیشوند. قابل اثبات نیستند.

این کتاب روی این اسرار مکنون و غیر قابل توضیحی که هستی و زندگی نام دارند، انگشت میگذارد و موضوعات و سؤالات فلسفی بی پاسخ ناظر بر آنها را از زوایای مختلف به بحث میکشد.

این بحثها همه نشان میدهند که پاسخهای دینی و سنتی بی که در مورد این و اینگونه مقولات فلسفی و دینی به خورد ما داده شده اند، نه درست و منطقی اند و نه با واقعیت‌های موجود می خوانند. چیزی جز بازمانده حکایت‌های بی پایه دوره های تاریک بشر نیستند. چیزی جز بازمانده خیالات ذهنی و اسطوره های بنا شده بر نیازها و آرزوهای انسانهای گذشته های دور نیستند.

از این رو، این کتاب بر آن شده تا بدون آویختن به این حکایات و قصص دینی و سنتی باقیمانده از هزاره های گذشته، سؤالات ناظر بر هستی و خلقت و در نتیجه، سؤالات "من کیستم، از کجا آمده ام و به کجا می روم" را با استناد به دستاوردهای علمی و فلسفی مورد بحث و ارزیابی قرار بدهد. بر آن شده تا پاسخهای ارائه شده به این سؤالات را در سه حوزه دین، علم و فلسفه جمع‌بندی کرده و به مقایسه بکشد. به مقایسه بکشد تا حتی اگر هم نتواند به این سؤالات فلسفی پاسخی در خور بیابد، حداقل تا حد ممکن و فارغ از هرگونه تعصبات و تلقینات جاری، ابعاد و ویژگیهای علمی و فلسفی این سؤالات را ترسیم بکند. تا حد ممکن درک و فهم خود از مقولات فلسفی ناظر بر "هستی و منشأ خلقت" را توضیح بدهد. تا حد ممکن، دریافتهای خود در این مقوله های فلسفی را جمع‌بندی بکند، تا بدینوسیله حداقل بتواند با استفاده از روشهای علمی، درست و غلط را شناسائی کرده و از همدیگر منفک سازد.

## فهرست مطالب بخش یک

	15	پیشگفتار
	23	<b>بخش اول - منشأ هستی و پیدایش خلقت</b>
25		<b>فصل آغازین- خلقت جهان به بیان منابع سه گانه</b>
	25	در موزه تاریخ طبیعی لندن
	27	منابع سه گانه علم، فلسفه و دین
	27	یک- علم
	28	دو- فلسفه و مفهوم آن
	31	شیوه ها و معیارهای مشترک علم و فلسفه
	35	سه- دین، باورها و نظریات دینی
		خلقت جهان و انسان، و ماهیت هستی- داده های علمی و فلسفی در مقابله با ادعاهای
	43	دینی
		اما چگونه میشود به راست و دروغ بودن ادعای وجود خدای خالق پی برد 51
	59	توضیح مختصر محتوی و فصلبندی مطالب
	65	<b>فصل یک -پیدایش جهان و انسان به بیان مراجع علمی</b>
	65	یافته های علمی در مورد آغاز خلقت جهان
	67	شکل گیری تئوری بیگ بنگ
	77	پیدایش جهان در پی انبساط انفجاری بیگ بنگ
	81	از شکل گیری نظم افلاکی تا پیدایش انسان هوموسپین
	95	<b>فصل دو- پیدایش جهان و انسان به بیان یهوه تورات و الیه قرآن</b>
	95	خداباوری
	105	اثبات صحت یا عدم صحت داده های الیه خالق به جای اثبات بود و نبود
	107	خدای مدعی خلقت نمیتواند از مخلوقات مورد ادعای خود بی اطلاع باشد
	117	روزشمار خلقت شش روزه جهان و انسان از زبان یهوه و الیه خالق
	129	"آیات آسمانی" "سفر پیدایش" به کلی نادرست، غیر علمی و غیرمنطقی اند
	135	<b>فصل سه- آیات الیه قرآن نیز قصه آفرینش تورات را تکرار میکند</b>
	135	نقل مستقیم آیات
		قرآن به جز این، به مواردی از خلقت جهان و انسان اشاره میکند که به نحو
	151	باورنکردنی با واقعیت‌های موجود و داده های علمی مغایر اند
	161	کفایت هر یک دلیل علمی

نتایج حاصله از "مقابله علم، فلسفه و دین" و تأثیر این نتایج در ادامه بررسی های  
آتی کتاب حاضر

163

### **بخش دوم- بررسیهای افزوده تر در آیات قرآن از نظر تعیین احتمال بود و**

169

**نبود الاله خالق مورد ادعا**

171

**فصل یک- واکنشهای غیرمنطقی**

171

میگویند

191

بررسیهای افزوده تر در مورد احتمال وجود الاله

### **فصل دو- نتایج حاصل از بررسیهای افزوده در مورد احتمال وجود الاله مورد**

207

**ادعا**

207

کند و کاو همه جانبه آیات ناظر بر وجود الاله

207

(یک) قرآن همچون "راهنمای بشریت"

211

(دو) راه و روش کند و کاو آیات

215

سه) مشکلات ناشی از مسائل عدیده در قرآن

علل گزینش کتاب "فلسفه وجود الاله" به عنوان مرجع بررسیهای افزوده در مورد

217

احتمال وجود الاله خالق مورد ادعا

223

نتایج حاصله به نقل از کتاب "فلسفه وجود الاله"

225

نتایج فصل به فصل در مورد عدم احتمال وجود الاله خالق مورد ادعا

237

جمعبندی داده ها

### **بخش سوم- توضیح نتایج حاصله در مورد عدم احتمال وجود الاله**

243

**فصل یک- پرسش و پاسخ ناظر بر نتایج حاصله**

243

سؤال یک- آیا این نتیجه گیری به معنی آنست که الله قرآن وجود ندارد؟

سؤال دو- آیا این نتایج فقط محدود به ادعای قرآن و اسلام است، یا سایر ادیان و

245

کتابهایشان را هم در بر میگیرد؟

سؤال سه- آیا رد احتمال وجود الاله یا الاله های خالق، به این معنی است که سؤالات

فلسفی بشر در مورد "منشأ هستی و خلقت" پاسخ داده شده، یا رد میشوند، یا این

248

مقولات فلسفی مورد بحث، دیگر سر و اسرار ناگشوده به حساب نمی آیند؟

سؤال چهار- آیا این نتیجه گیریها گشایشی در راه رسیدن به هدف تحقیق جاری در

253

مورد توضیح فلسفی "رمز و راز هستی و خلقت" به وجود می آورد؟

سؤال پنج- آیا این نتیجه گیری همچنین به معنی ناممکن بودن هر "خالق"، یا "انگیزه

256

درونی یا بیرونی "خلقت و پیدایش است؟

## پیشگفتار

اساساً این بار نه به فکر نوشتن کتاب بودم و نه میخواستم وارد یک مقوله فلسفی محض بشوم. در این فکر بودم که با تهیه مطلب کوتاهی دیدگاههای پراکنده و نه چندان از قبل اندیشیده خود در موضوعات و مقولات فلسفی - دینی را یک کاسه بکنم و به دریافتهای شخصی ام از تحقیقات چند ساله ام در موضوعات دینی هم عمق بیشتری ببخشم.

پرداختن به این موضوعات اما، نه فقط جهت این تحقیقات را به سمت و سوی بررسی مقولات هستی و خلقت سوق داد، بلکه همچنین، خود به خود اساسی ترین موضوع مورد ادعای کتابهای دینی و قرآن، یعنی "وجود الاله خالق به عنوان تنها هستی و منشأ هستی" را در مرکز بحث و تحقیق قرار داد.

بحث ماهیت هستی و خلقت، و همچنین بررسی احتمال وجود یا عدم وجود منشأ خلق کننده، بحثی طولانی است و مقولات فلسفی پیچیده ای را در بر می گیرد. این بحث اما، در عمل در این حد و حدود هم باقی نماند و به ناچار احتمال وجود سایر آلترناتیوهای فلسفی در مورد "وجود و هستی" را هم در بر گرفت. در نتیجه، از طریق پیوند این بحث با بحثهای ناظر بر مقولات فلسفی دیگر، حوزه وسیعی برای مطالعه و بحثهای عمیق فلسفی ایجاد شد و به بحث در مورد "ماهیت و منشأ هستی و خلقت" تبدیل شد.

اینجا بود که بحث و بررسی در مورد احتمال وجود الاله خالق که جهان را خلق کرده است، به ضرورت این بررسی فلسفی تبدیل شد، و کند و کاو در این مقوله اساسی دینی-فلسفی در برنامه قرار داد. این ضرورت

توضیح می‌دهد که چرا اینهمه وقت و کار این کتاب به نتیجه‌گیری در مورد احتمال وجود الاهی خالق مورد ادعا صرف شده است. این نبوده جز آنکه بدون این نتیجه‌گیری، این بررسی و کند و کاو فلسفی، نه می‌توانست ادامه یابد و نه از جنبه‌های علمی و فلسفی تعمیق یابد.

لازم به یادآوری است که اساساً بحث در مقولات کلانی مثل "ماهیت و هویت هستی و چگونگی پیدایش آن"، در همه حوزه‌های علمی، فلسفی و دینی جریان دارد. و از همان رو نیز، هرگونه بحثی در این موارد و مقولات، ناگزیر داده‌های مختلف علمی، فلسفی و دینی را در مقابله و رو در روئی با همدیگر قرار می‌دهد.

\*\*\*

خداباوران عموماً ادعا می‌کنند که با ایمان به وجود خدا، الاهی یا الاهی‌هائی که به باور آنان، خالق "هستی" است، بسیاری از این مقولات فلسفی خود به خود توضیح داده می‌شوند. آنان از همین رو نیز، به بحث‌های عمیق در مورد ماهیت و چگونگی پیدایش هستی و خلقت نیازی نمی‌بینند.

ادعای اینان اما، به طور منطقی تحقق نمی‌یابد، چرا که با پذیرش ادعای خلقت هستی از سوی یک یا چند خدا و الاهی خالق، نه تنها سؤالات ناظر بر ماهیت و چگونگی پیدایش هستی منتفی نمی‌شوند، بلکه فقط جا عوض می‌کنند. بدین معنی که سؤالات ناظر بر هویت و پیدایش هستی، بدون آنکه پاسخی دریافت‌بدارند، به سؤالات ناظر بر هویت و پیدایش خدا و الاهی مورد ادعا تغییر یافته و تبدیل میشوند.

بدین معنی، به جای سؤال "هستی چیست و چه ماهیتی دارد"، این سؤال مطرح می‌شود که اگر خدای مورد ادعا، هم "هستی" و هم "خالق هستی"<sup>2</sup> است، پس:

- "خود این الیه چیست، کیست و چه ماهیتی دارد؟".
- هستی اش از کجا آمده و پدیدار شده است؟
- هویت وجودش چگونه شکل گرفته و،
- اساساً گردش تحولاتش از نیستی به هستی و از هستی به آفرینش هستی چگونه پیش رفته است؟

بدین ترتیب، حتی با پذیرش ادعای خداپاوران، سؤالات فلسفی ناظر بر ماهیت و منشأ "هستی و خلقت" کماکان باقی می‌ماند و برای توضیح خود نیز بحث‌های علمی و فلسفی وسیع و پیچیده ای را به دنبال می‌آورند.

\*\*\*

این همه باعث آن شد تا این نوشته با هدف اولیه محدودی که می‌بایست در مقاله ای چند صفحه ای می‌گنجید، آغاز شد. ولی به خاطر ماهیت مقولات فلسفی اش به این آسانیاها به پایان نرسید. آغاز شد، ولی به سبب موضوعات فراوان دینی و فلسفی مطرح شده در تورات و قرآن در مورد ادعای وجود الیه خالق، و همچنین مقابله آنها با دستاوردهای علمی و فلسفی در مورد هستی و پیدایش، رشد کرد، توسعه یافت و همراه با خود، من نویسنده را هم به حوزه وسیعی از سؤالات و پاسخهای دینی و فلسفی بحث انگیز کشانید. از آن پس، موضوعات و بحثهای فلسفی و

---

<sup>2</sup> ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الیه". در این کتاب توضیح داده شده که برخی از آیات قرآن، الیه را "هستی و تنها هستی"، برخی "خالق هستی" و برخی دیگر نیز هر دو اینها معرفی می‌کنند. این چندگانگیها نه فقط در نهایت به برپائی فرقه های دینی و اسلامی مختلف انجامیده، بلکه در همان حال باعث طرح سؤالات پیچیده ای در مورد ماهیت این هستی مورد ادعا شده است. (این بحث بعداً در فصول مربوطه ادامه خواهد یافت.)



دینی به دنبال هم آمدند، و از انتظارات اولیه و برنامه کار تحقیق و نوشتاری اولیه جلو افتادند.

از این رو، کاری را که صرفاً برای جمع‌بندی دریافتهای شخصی ام از سؤالات ناظر بر مقولات دینی آغاز کرده بودم، با وجود رعایت خلاصه‌گویی به کتاب نسبتاً پر حجمی تبدیل شد. و نه فقط آن، بلکه حتی از مرز نقد دینی هم فراتر رفت و با تعمیق در سؤالات و مقولات فلسفی عمیق‌تر، به کتاب "فلسفه هستی و منشأ خلقت" تبدیل شد.

\*\*\*

بدین ترتیب، می‌توان گفت که این نوشته از مرز موضوعاتی که قبل از نگارش در نظر داشتم بسیار فراتر رفت و با توسعه خود از یک مقاله شخصی در مورد سؤالات ناظر بر معنی و مفهوم هستی و زندگی، به کتابی با نقد عمیق دینی و فلسفی در مورد "ماهیت و منشأ خلقت و هستی" تبدیل شد. تبدیل شد و من نویسنده را هم به دنبال خود کشید. از این رو نیز، اگر در کتابهای نظیر این مشخص است که هر کتابی چه گروه‌هایی از خوانندگان را در مد نظر دارد و در چه سطحی و برای چه بخشی از خوانندگان نگارش یافته و می‌یابد، این موضوعات در مورد کتاب حاضر مشخص نشده و به این سادگیها هم قابل توضیح نیستند.

با این وجود، قضاوت نهائی خود نویسنده این است که مباحث موجود در جلد اول این کتاب تا آنجائی که به مقابله ادعاهای دینی با داده های علمی و فلسفی مربوط میشود، به حد کافی ساده، صریح و قابل فهم اند. با استناد به آیات قابل مراجعه کتاب های تورات و قرآن از سوئی و داده های علمی و فلسفی از سوی دیگر تهیه شده اند، و از همین رو نیز،

هم مستند، و هم قابل دفاع و اثبات اند. در نتیجه، مباحث موجود در این جلد از کتاب اگر به دشواری پذیرفته بشوند هم، به آسانی قابل درک و فهم اند.

این در حالی است که جلد دوم کتاب که به مقولات فلسفی عمیقتری، همچون قانونمندیهای علمی و فلسفی در مورد "اول و آخر پیدایش هستی و خلقت" و همچنین موضوعات و سؤالات ناظر بر "آغاز و فرجام، و زندگی و مرگ انسان" می پردازد، ممکن است با مشکل درک و فهم هم همراه بشوند. بحث های جاری در جلد دوم ممکن است نسبت به مورد، برای بخشی از خوانندگان سخت، بسی سخت، به نوعی دردآور و حتی از نظر فلسفی، نامیدکننده و هولناک به نظر برسند. این احساسات فلسفی می توانند در میان کسانی که از فقدان دانش کلاسیک و اطلاعات عمومی رنج می برند، یا به این سادگیها قادر به رهائی خود از ذهنیات سنتی و دینی نیستند، بازده های روحی و روانی هم ایجاد بکنند.

لازم به یادآوری است که شاید بحثها و نتیجه گیریهای که واقعتهای عریان در مورد سرنوشت پیدایش و هستی، و مرگ و زندگی انسان را در بر می گیرند، به تنهایی دردآور و اضطراب آور باشند، اما باید روی این واقعیت هم انگشت گذاشت که احساسات تلخ و تند روانه و افراطی در مقابل این داده ها، نه فقط ناشی از رو در رو قرار گرفتن با حقایق علمی عریان در مورد هستی و زندگی، بلکه همچنین و حتی بیش از آن، ناشی از اعتیاد ما به حکایات دینی و نوع تربیت دینی و اسلامی مان است.

ناشی از آن است که بسیاری از ما به داستانهای کهنه، خیالی و اساطیری در مورد چگونگی و چرایی زندگی و مرگ عادت کرده و به

آنها خو گرفته ایم. به قدری هم خو گرفته و حتی میتوان گفت، به قدری معتاد شده ایم که وقتی با سناریوئی بس حقیقی تر علمی و فلسفی رو در رو قرار می گیریم، باورهای سنتی، دینی و فرهنگی مان در تعارض با این داده ها و دریافتهای علمی و منطقی قرار می گیرند و بیش از حد لازم، ما را سراسیمه کرده و به بروز احساسات منفی ترس و هراس فلسفی دامن می زنند.

از این رو، با وجود این باور های دینی، فرهنگی و فلسفی بی که اسلام و تربیت دینی در نهاد فکری ما ایرانیان جای داده، این و اینگونه بحثها و نتیجه گیریهای عمیق بنا شده بر داده های علمی و فلسفی، ممکن است:

- نه به این آسانها درک و فهم شوند،

- نه در صورت درک و فهم، به این آسانها پذیرفته شوند و،
- نه حتی در صورت پذیرفته شدن، قسمتی از دردهای فلسفی موجودمان را کاهش داده و تسکین بدهند.

هم از این رو نیز، با توجه به وجود و تأثیرات انواع سانسورها، تلقینات و تابوهای دینی و فرهنگی، به دشواری می توان گفت که این کتابها برای چه کسانی با چه خصوصیتی نگارش یافته اند، یا می توانند برای همه خوانندگان سودمند، روشنگر و رهائی بخش باشند.

این است که مطالعه این کتابها را برای همه خوانندگان توصیه نمی کند! توصیه نمی کند، چرا که فکر می کند که مطالعه این بحثها میتوانند بیشتر برای کسانی سودمند باشند که:

- به موضوعات و مقولات فلسفی علاقمند اند،
- تحصیلات کلاسیک کافی دارند،
- علم و منطق را بر تعصبات فکری و دینی شان ترجیح میدهند، و درضمن، بر خلاف خیلی هایمان،

- عاشق خود و باورهایشان نیستند،
- از یادگرفتن شرمنده نمی شوند و همچنین،
- از این ظرفیت دانشمندان و دانشجویانه برخوردارند که هر نظری را با تحمل خردمندان، درک و فهم بکنند؛ و پس از درک و فهم تمامیت فکر و موضوع ارائه شده، دریافتهای جدیدشان را در مقابله با باورهای پیشین شان قرار داده و از فیلترهای علم و دانش، و خرد و منطق، عبور بدهند. عبور بدهند تا سره را از ناسره جدا کنند و از آن میان، ناسره را دور بریزند و راست و درست، و منطقی و علمی را در چننه فکری ذهنی شان جای داده و خودی سازند.

در غیر اینصورت، این تردید وجود دارد که شاید این بحثها برای کسانی که از این خصوصیات برخوردار نیستند، به حد کافی سودمند و روشنگر نباشند و حتی بر عکس، آنان را بیش از پیش به راه بنیادگرایی فرهنگی و دینی سوق دهند. البته نویسنده با این وجود، به این اصل اساسی فلسفه علمی استناد میکند که:

- توسعه علم و منطق، فی نفسه به رهائی و آزادی انسان و فرزند انسانی از جهالت و تاریکی یاری می رساند، و راه تکوین و پیروزی بشر در عرصه های مختلف زندگی را هموار می سازد.

این اصل و امیدواری ناشی از آن، چرائی انتشار و عرضه اجتماعی این تحقیق و نگارش را توضیح می دهد.

